

عقدہ حقارت

غلامرضا خاکی

درآمد

چندگاهی است سودای نوشتن کتاب *سیرو سلوک حرفه‌ای* مایه توجهم به مکاتب و مفاهیم بنیادین روانشناختی و بزرگان این علم شده‌است. برای نوشتن این کتاب خودم را به محاصره انواع پرسش‌های پیچیده نظری و کاربردی در حوزه‌های گوناگون اسیر کرده‌ام. یک از این حوزه‌ها تاثیر انواع عقدہ‌ها بر سبک رهبری مدیران است

دیروز داشتم خاطرات کارل گوستا یونگ را می‌خواندم که کسی تماس گرفت. بیان حسرت‌های کسی در شادی‌هایی که دیگران دارند و او ندارد باعث شد تا سخنرانی کوتاهی در باره عقدہ حقارت برایش داشته باشم. صحبت‌های جالبی رخ داد که فکر می‌کنم باید آن را بنویسم. این ایام عید، یکی از زمان‌هایی است که آدم‌ها احساس حقارت خیلی‌ها فعال می‌شود. تو گویی ازدهایی خفته به جنبش و جوش در می‌آید و تمام امکان‌های خوشی‌های خیلی کسان را را می‌بلعد.

ابعاد عقدہ حقارت

من از ابتدای نوجوانی با اصطلاح عقدہ (گره، یا همبافت) روانی در مفهوم علمی آن آشنا شدم.^۱ این آشنایی نیز با خواندن کتاب‌هاب دکتر صاحب‌الزمانی حاصل شد. آن کتاب‌ها که گفتارهای رادیویی ایشان بودند و من بیشتر مطالب شان را نمی‌فهمیدم گاهی موضوعی و اصطلاحی در آنها مرا به خود جلب می‌کرد. یکی از آنها اصطلاح کمپلکس روانی بود، البته پیش از آن با کلمه عقدہ در معنای محاوره‌ای آن آشنا بودم و می‌شنیدم که کسی به کسی می‌گفت: عقدہ‌ای، یا تو عقدہ داری، یعنی دیوانه‌ای و کمبود داری. مفهوم گره که پارسی عقدہ است همیشه برایم معنای تاریکی و دهلیزهای تو در توی مخوف داشت. احساسی که بعدها فهمیدم چندان بی‌ربط

^۱ عقدہ روانی (Complex) گروه یا مجموعه‌ای است از اندیشه‌ها و عقاید یا تکانه‌های مرتبط به هم، که دارای حالت هیجانی مشترکی هستند و تأثیر قوی و معمولاً ناهشیاری بر نگرش‌ها و رفتار بر جای می‌گذارند. این اصطلاح، توسط کارل یونگ ابداع شد تا محتوای ناهشیار شخصی را نشان بدهد. در باور عامه، عقدہ تقریباً دلالت بیمارگون خالص دارد و الزام با کاربرد آن در روان‌شناسی برابر نیست.

هم نبوده است. جالب است که در میان کتابهایم هیچ کتاب مستقلی به نام عقده حقارت ندارم. اما خواننده‌ام آدلر بنیان‌گذار روانشناسی فردگرا آن را مطرح کرده‌است و چه‌وچه.^۲ در جستجوهایم به نکته‌هایی برخوردادم که برایم خیلی عجیب است. برای نمونه:

- (۱) اینکه باید بین عقده‌حقارت و احساس حقارت تفاوت گذاشت.
- (۲) همه افراد در کودکی به علت کوچکی اندام و ناتوانی، نوعی احساس حقارت کلی (General Inferiority) را تجربه می‌کنند. احساس حقارت می‌تواند ناشی از هر نوع نقص بدنی، ذهنی، خیالی یا واقعی باشد که افراد به کمک مکانیزم جبران، تلاش می‌کنند به کمال و قدرت برسند اما با نازپروردگی بیش از حد یا طرد شدگی از سوی والدین به عقده حقارت تبدیل می‌شود.
- (۳) عقده حقارت می‌تواند برای رشد و تکامل انرژی‌زا باشد، به نوعی عزم و اراده بی‌انجامد.

شکل‌گیری عقده حقارت

باری اکنون در این چالش گرفتارم که آدمها چگونه گرفتار عقده حقارت می‌شوند؟ مبتلای این عقده شدن با عقده‌های دیگر مانند عقده‌های خدایی، خواهر، سیندرلا، فرشته-فاحشه، یونس و ناپلئونی... چیست؟

بی تردید پاسخ این پرسش را نمی‌توان یک علت و دلیل دانست،

چیستی عقده حقارت

در مطالعاتی که کرده‌ام تا اینجا به این جمع‌بندی درباره عقده حقارت رسیده‌ام:

هرگاه افراد در مقایسه‌های درونی براساس کمال‌های مطلوبی که در ذهن ساخته‌اند (بدون توجه به مزیت‌های نسبی)، خود را منفی ارزیابی می‌کنند رفته رفته دچار احساس کمبود و حقارت می‌شوند

^۲ آلفرد آدلر (Adler Alfred) ۱۸۷۰-۱۹۳۷ به عنوان نخستین پیشگام گروه روان‌شناسی اجتماعی در روان‌کاوی مطرح است. وی با جداشدن از فروید، نظریه‌ای را تدوین کرد که علایق اجتماعی در آن نقش ویژه‌ای داشت.

و تصورشان از خودشان تخریب می‌گردد. این احساس در موقعیت‌های تحقیرشدگی توسط دیگران تشدید و تثبیت می‌شود.

به سخن دیگر آدم‌ها مجموعه‌ای از ضعف‌ها و قوت‌ها هستند، هر کسی چیزهایی دارد و چیزهایی نیز ندارد او هیچ آگاهی بر مزیت‌ها و توانمندی‌های خود ندارد یا آنها را انکار و بی‌ارزش می‌پندارد لذا پیوسته خود را در نداشته‌ها با داشته‌های دیگران مقایسه و داوری می‌کند و برپایه آن داشته که دیگری دارد، احساس بدبختی می‌کند و خود را محروم از چه لذت‌هایی تصور نمی‌کند.

البته پرسش دشواری در اینجا مطرح است که حسادت و خود شیفتگی چه نقشی در عقده حقارت دارند.

احساس حقارت، ساخته ذهنیت درونی، یا کشف واقعیت بیرونی؟

بیشتر افراد در مقایسه نمادهای موفقیت خود با دیگری به احساس حقارت می‌رسند در حالی، خوشبختی یک سکه دو رو است، سکه‌ای که یک روی آن موفقیت است و آن رویش رضایت. چه بسیارند موفق‌هایی که داشته‌هایشان مایه احساس حقارت دیگران است اما بسیاری از داشته‌هایی که آن‌ها احساس می‌کرد را ندارند. گاهی این داشته‌های که دیگران دارند یا فرض می‌شود که دارند عینی هستند مانند: خانه، ماشین و نقدینگی و قدوبالا...، گاهی هم ذهنی هستند یعنی فرد X برای شخص Y خوشبختی‌های را تصور می‌کند و می‌سازد که فقط ساخته او است. مشکل در اینجا است که افراد تنها بر شیئی تکی از همدیگر دارند در حالی که زندگی هر کسی یک مجموعه است. مثلاً کارگری در کنار خیابان فردی را پشت ماشین گرانبه‌تری می‌بیند و او را هزاران بار خوشبخت‌تر از خود تصور می‌کند در حالی آن راننده زندگی‌اش در حسرت این که صاحب بچه‌ای باشد جهنم است و همینطور...

قلمرو مطالعه

گاهی فکر می‌کنم چقدر جالب است اگر سبک رهبری رهبران و مدیران را از منظر همین اختلال‌های روانشناختی بررسی کرد، برای نمونه نمود عقده حقارت در چه نوع سبکی است یا خود شیفتگی به چه نوع سبک‌هایی از رهبری می‌انجامد و اگر فرد دچار اختلال باشد چه نوع رفتارهای مدیریتی از او پدیدار می‌شود.

www.gholamrezakhaki.com